روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی

همشهری

سه‌شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۲ ■ سال سی‌ویکم ■ شماره ۸۷۶۷

مهار تورم و رشد تولید

■ حضرت امیر المؤمنین علی ع:
با مردم چنان رفتار کنید که اگر مُردید بر شما بگریند و اگر زنده ماندید به شما عشق بورزند.

■ اذان ظهر: ۱۲:۰۱ ■ غروب آفتاب: ۱۸:۵۷
■ اذان مغرب: ۱۹:۱۷ ■ نیمه شب شرعی: ۲۳:۱۳
■ اذان صبح فردا: ۳:۲۸ ■ طلوع آفتاب فردا: ۵:۰۴

صفحه آخر

ترسم این قوم که بر دُردکشان می‌خندند
در سر کار خرابات کنند ایمان را
حافظ

■ صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
■ مدیر مسئول: محسن مهدیان
■ سردبیر: دانیال معمار

■ پذیرش آگهی:
■ تلفن: ۸۴۳۲۱۰۰۰

■ توزیع و اشتراک:
موسسه نشرگستر امروز نوین
■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

■ چاپ: همشهری
■ تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال قریشی، شماره ۱۴
■ کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
■ تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷

■ همشهری: www.hamshahrionline.ir
■ سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

گرینویچ

دختر کوچولوی ۲۳ساله!

یک خانواده در آمریکا، در سال ۲۰۱۰ به گمان خود یک بچه اوکراینی را به فرزندخواندگی گرفتند، اما بعدها مشخص شد، این بچه درواقع زنی ۲۲ساله بوده است. اخیرا پخش مستندی در آمریکا درباره این ماجرا، حسابی سروصدا کرده و مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفته است. این خانواده، به گمان اینکه ناتالی گریس، یک بچه ۶ساله است او را به خانه بردند، اما خیلی زود، این بچه به‌شدت خشن شد و اعضای خانواده جدیدش را تهدید می‌کرد. او حتی تهدید می‌کرد که دیگر بچه‌ها را با چاقو بزند. در نهایت آنها وقتی شک کردند که این بچه درواقع یک بزرگسال است، به دادگاه شکایت کردند. دادگاه هم در سال ۲۰۱۲، بعد از آزمایش‌ها، به‌صورت قانونی سن این بچه را ۲۳سال اعلام کرد. آنها به کانادا مهاجرت کردند، اما دردسرهایشان تمام نشد و این بار با اتهام رها کردن یک بچه مواجه شدند؛ هرچند در نهایت تبرئه شدند.

پرواز خارجی اشتباهی

شانس اینکه آدم هواپیمای اشتباهی سوار شود، واقعا اندک است، اما از آن نشدنی‌تر این است که یک مسافر، بدون پاسپورت و مقدمات قانونی، راهی یک سفر خارجی به کشور دیگر شود؛ این اتفاقی است که برای یک زن آمریکایی رخ داده است. او می‌خواسته از فیلادلفیا به فلوریدا برود، اما به‌خاطر اینکه گیت عوض شده، سر از جامائیکا درآورده است. او گفته که پیش از پرواز، از یک مأمور گیت پرسیده که می‌تواند از توالت استفاده کند یا نه؟ وقتی که این زن به گیت برمی‌گردد، به او می‌گویند که پرواز معطل اوست و او را سریع داخل هواپیما می‌فرستند. این زن وقتی یکی از خدمه به او گفته پروازش جابه‌جا شده و این هواپیما به جامائیکا می‌رود، خندیده؛ اما بعدا متوجه شده شوخی‌ای در کار نیست. او چون پاسپورت نداشته، در هواپیما مانده و با همان هواپیما به آمریکا برگشته است.

نیم‌قرن بدون گواهینامه

رانندگانی که بدون گواهینامه این طرف و آن طرف می‌روند، سرانجام یک روزی دستشان رو می‌شود؛ حتی اگر نیم قرن طول بکشد! یک پیرمرد در انگلیس، اخیرا در این کشور حسابی سروصدا به‌پا کرده است؛ چون ۵۰سال بدون گواهینامه رانندگی کرده و در همه این سال‌ها، هرگز گیر پلیس نیفتاده است، اما نیم‌قرن خوش‌اقبالی او همین هفته گذشته، وقتی که پلیس ماشینش را متوقف کرد، به پایان رسید. دلیل اینکه پلیس ماشین این پیرمرد را متوقف کرد، این بود که او خیلی سریع و خطرناک رانندگی می‌کرد و پشت سر هم چندبار تخلف کرده بود؛ یعنی این بابابزرگ نه‌تنها گواهینامه نداشته، بلکه حسابی هم عشق سرعت بوده است. وقتی پلیس استعلام گرفت، متوجه شد این آقا مردی ۶۹ساله است که در آزمون رانندگی قبول نشده و در تمام ۵۰سال گذشته، بدون گواهینامه رانندگی می‌کرده است. او در همه این سال‌ها موفق شده شرکت‌های بیمه را فریب بدهد و به آنها بقبولاند گواهینامه‌اش همراهش نیست. پلیس در یک بیانیه گفته که او را به دادگاه معرفی کرده است. بیانیه پلیس با واکنش‌های متفاوتی مواجه شده و برخی پرسیده‌اند چطور یک فرد توانسته در ۵۰سال، شرکت‌های بیمه را فریب بدهد. یک کاربر هم گفته کسی که ۵۰سال گیر پلیس نیفتاده؛ یعنی راننده خوبی بوده است.

فشن در عهد هخامنشی

جواد نصرتی

وقتی که سربازان یونانی در جنگ‌های ایران و یونان در سال‌های ۴۹۹ تا ۴۴۹ پیش از میلاد به چادر فرماندهی ارتش ایران رسیدند، با تجملات و لباس‌های فاخر و زیبایی مواجه شدند که فراتر از تصوراتشان بود. این آخرین بار نبود که فاتحان سرزمین ایران، از حجم توجه ایرانی‌ها به تجملات و زیبایی در زندگی روزمره خود شگفت‌زده شدند، اما نخستین‌بار بود که دنیای خارج از امپراتوری ایرانی‌ها، در جریان جزئیات زندگی باشکوه آنها قرار می‌گرفت. از همان دوره، توجه به سبک زندگی متفاوت دربار ایران شروع شد و نوشته‌هایی در این‌باره به‌جا مانده است. حالا در نمایشگاهی در موزه بریتانیا، لباس‌های ملهم از تجملات مرسوم دوران هخامنشی بازسازی شده و در معرض تماشای مردم قرار گرفته است. «نمایشگاه تجمل و قدرت؛ ایران تا یونان» بازه زمانی بزرگی را پیش از میلاد مسیح درنظر گرفته و به اثرگذاری لباس به‌عنوان یک ابزار سیاسی در خاورمیانه و جنوب شرق اروپا پرداخته است. دربار هخامنشی، از افغانستان گرفته تا یونان، در جست و جوی هرگونه اشیای باارزشی بود تا به وسیله آن اقتدار خود را به نمایش بگذارد و این سبک پوشش تجملاتی، از هند گرفته تا مصر، مورد استقبال و استفاده اعیان و اشراف مقامات هخامنشی قرار می‌گرفت.

در طول زمان، این سبک پوشش، به فراتر از این محدوده جغرافیایی هم راه پیدا کرده و در ترکیب با سبک پوشش یونانی، ریشه سبک پوشش اعیانی در غرب هم بوده است.

کارشناسان مستقل گفته‌اند که منبع الهام ساخت و طراحی این لباس‌ها چندان مشخص نیست و حتی در مواردی، لباس‌های ارائه شده می‌توانند مربوط به دوره ساسانی باشند. یکی از منابع اصلی تحقیق درباره سبک پوشش در دوران هخامنشی، آجرهای لعابدار به جا مانده در شوش است. تصاویر سربازان در این کاشی‌ها، دارای جزئیات زیادی از چگونگی پوشش آنهاست؛ هرچند به‌نظر می‌رسد طراحان لباس نمایشگاه موزه بریتانیا، نگاه سهل‌گیری داشته‌اند و از طراحی‌های مختلف در دوره‌ها و مکان‌های مختلفی الهام گرفته‌اند.

کیفیت

لغو سفر

فاطمه عباسی

این روزها روایت‌های زیادی از نارضایتی مسافران از مسافرکش‌های اینترنتی نقل می‌شود و اگر پایتخت نشین باشید احتمالا یا یکی از این روایت‌ها را شنیده و یا تجربه‌اش کرده‌اید. چند سال پیش که حمل‌ونقل اینترنتی باب شد و آژانس‌های کرایه تاکسی را از میدان به در کرد، کرایه پایین و برخورد مناسب راننده‌ها و پشتیبانی شرکت‌های حمل‌ونقلی آنقدر راضی کننده بود که مسافران زیادی برای تردد در شهر از این تاکسی‌ها استفاده می‌کردند. اما رفته رفته همه این موارد رنگ باخت و حالا مسافرها دلایل زیادی برای نارضایتی از این تاکسی‌ها دارند. اگر تا پیش از این راننده‌ها با وسواس و طبق اصول انتخاب می‌شدند، تمیز بودن خودرو و برخورد راننده با مسافرها و اینکه راننده به شهر و مسیرها مسلط باشد، اهمیت داشت و راننده‌ها موظف بودند مسافر را دقیقا در مقصد مورد نظرش پیاده کنند و اگر کسی این موارد را رعایت نمی‌کرد امتیاز منفی می‌گرفت؛ حالا هر کسی که بیکار می‌شود یا از خانه قهر می‌کند، در این شرکت‌های مسافرکشی عضو می‌شود، بدون اینکه چیزی از سوابق یا اخلاقش بدانند. خیلی از مسافران از اینکه خودرو وضعیت بهداشتی بسیار بدی دارد گلایه می‌کنند و خیلی‌ها هم از اینکه راننده بدرفتاری کرده یا آنها را در نقطه‌ای غیر از مقصدشان پیاده کرده شاکی‌اند. مشکل اصلی هم این است که برخلاف گذشته که شرکت‌های حمل‌ونقلی پشتیبانی خوبی داشتند و بعد از شکایت مسافر بلافاصله پیگیر ماجرا می‌شدند، حالا دیگر خبری از این پشتیبانی سریع هم نیست و راننده‌ها به راحتی به تخلفات شان ادامه می‌دهند؛ حالا اگر همه این ها را با قیمت‌های نجومی این تاکسی‌ها که دیگر هیچ حساب و کتابی ندارند و تابع افزایش قیمت سالانه هم نیستند جمع بزنید، متوجه می‌شوید که چقدر اوضاع این شرکت‌ها خراب است و نمی‌صرفد که آدم برای یک مسیر خیلی کوتاه و بدون ترافیک، بخواهد کلی پول بدهد.

واقعیت این است که در اغلب نقاط جهان کارهای خدماتی از این دست، نیازمند آموزش مستمر است اما اکثر مسافرکش‌های اینترنتی این روزها بدون تسلط به مسیر، نقشه و راه‌ها و بدون اینکه برای برخورد با مسافر، آموزشی ببینند، راحت جذب شرکت‌های حمل‌ونقل اینترنتی شده و حتی گاهی برخی از این راننده‌ها باعث دردسر و تخلفات قضایی هم شده‌اند. با توجه به مشکلات مطرح‌شده، به‌نظر می‌رسد، ورود سازمان‌های نظارتی برای پیگیری مشکلات و مسائل مسافران شرکت‌های تاکسی برخط ضروری است.

فرهنگ و زندگی

نُت‌های زندگی

مهتاب خسروشاهی

وقتی بغض تا خط پشت پلک‌ها هجوم آورده، وقتی از غم در حال خفه‌شدن هستید، چه‌کار می‌کنید؟ گریه؟ نوشتن؟ پیاده‌روی؟ دویدن؟ سکوت؟ و... یا گوش کردن به موسیقی؟ همه این راهکارها، روش‌های خوبی برای التیام بغض و غم هستند اما موسیقی گاهی معجزه می‌کند؛ مانند آنچه برای «یان پالمر» در سن ۷۱سالگی اتفاق افتاد و او را دوباره به زندگی بازگرداند.

یان پالمر، در ماه ژوئن سال ۲۰۲۲میلادی به‌دلیل ابتلا به سندرم گیلن‌باره، مجبور شد تا به‌مدت ۷ماه در بیمارستان بستری شود و در این مدت قادر به راه رفتن و صحبت کردن نبود. این وضعیت خاص، زمانی اتفاق می‌افتد که سیستم ایمنی بدن فرد به اعصاب حرکتی او حمله کرده و باعث ضعف عضلانی و گاهی فلج می‌شود. درواقع در این شرایط سیستم ایمنی بدن به شکل انتخابی سلول‌های حرکتی را هدف قرار داده و بیمار باید منتظر بماند تا این جنگ درونی بدن به پایان برسد. این وضعیت در سن ۷۰سالگی بسیار خطرناک و گاهی بدون بازگشت است.

پالمر درباره وضعیت‌اش می‌گوید: «در مراقبت‌های ویژه بودم و ۲۴ساعته ساکشن می‌شدم. به این دلیل که نمی‌توانستم هیچ خوراکی‌ای را قورت بدهم و امکان خفگی‌ام وجود داشت. بیش از ۴ماه، لوله‌ای از بینی به معده من متصل بود.»

تکلم یان پالمر نیز تحت‌تأثیر این سندرم قرار گرفته بود. دلیل آن نیز آسیب واردشده به حنجره او بود. اما زمانی که یان پالمر به مرکز مراقبت‌های «سو رایدر»- واحد پیشرفته پزشکی در لنکاوی انگلستان- منتقل شد، پزشکان برای درمان فلج تقریبا کامل بدن او، موسیقی‌درمانی را تجویز کردند. متخصص موسیقی‌درمانی او کار را با روش‌های تمرکز حواس آغاز کرد و در ادامه یان پالمر هر شب به موسیقی The Carpenter گوش می‌کرد. ابتدای کار، برای خانواده پالمر همه‌چیز در هاله‌ای از ابهام پیش می‌رفت تا اینکه قدرت حرکت به او بازگشت. اکنون او می‌تواند روزانه ۲مایل معادل ۳,۲۱کیلومتر راه برود. در مرحله بعد، با بازشدن راه‌های عصبی ناشی از موسیقی‌درمانی، او توانست با خانواده خود صحبت کند. یان پالمر از شک و تردیدهای خود گفته و می‌افزاید: «من مرد معمولی از اهالی شمال انگلستان هستم که هیچ‌گاه با موسیقی اخت نبودم. بنابراین در نخستین مراحل درمان با خودم می‌گفتم دختری با گیتار، چه کاری برای من انجام خواهد داد؟ باید مرا به ورزشگاه ببرند!» طی موسیقی‌درمانی، کاردرمانگر به یان آموخت چطور با استفاده از تنفس عمیق دیافراگمی، یک نت بلند را بخواند. درواقع با تنفس دیافراگمی، مغز تمرین می‌کند تا به‌تدریج عضلات را به‌کار گرفته و دوباره راه‌اندازی کند. تمرین روش‌های تمرکز حواس از دیگر راهکارهای کمک به بازگشت عملکرد عضله‌های یان پالمر بود.

درباره انتخاب نوع موسیقی، موسیقی‌درمانگر توضیح می‌دهد: «موسیقی باید به یان آرامش می‌داد. علاوه بر این، موسیقی باید مطابق با سن او انتخاب می‌شد. به همین دلیل The Carpenter گزینه مناسبی بود.»

او ادامه می‌دهد: «به یان گفتم که افکار مختلف را رها کرده و فقط به موسیقی گوش کند.» یان پالمر اکنون می‌تواند هدفون‌هایش را روی گوشش گذاشته و با انجام تمرین‌های صوتی، پیاده‌روی را هم همزمان انجام دهد. استفاده درست از دیافراگم از دیگر تمرین‌های روزانه پالمر است. پس از آنکه پالمر توانست مراحل نخست را با کمک «کلِر»، مربی موسیقی‌درمانی خود طی کند، خود نیز وارد مرحله استفاده از تنبک برای هماهنگی عملکرد ماهیچه و عضله‌های دست شد. او باید در نواختن با مربی خود که گیتار می‌نواخت تا حد ممکن هماهنگی می‌کرد. پالمر درباره تأثیر شگفت‌انگیز موسیقی‌درمانی می‌گوید: «نمی‌توانستم روش درمانی را درک کرده و بپذیرم. اما اکنون می‌دانم که بازگشت صدای من با موسیقی‌درمانی باعث شد تا بدن من به هماهنگی و بهبود کامل برسد.»

روز خوب

شب‌چراغ*

حمیدرضا محمدی

در شادمانی ۹۰سالگی «جمال میرصادقی» و ۶۵سال داستان‌نویسی‌اش

نوشتن برای من مثل هواست؛ هوایی که اگر آن را استنشاق نکنم، می‌میرم.
جمال میرصادقی

زاده بهار است، مرد اردیبهشتی و امروز (نوزدهم اردیبهشت) او گام نهادنش به نودمین پلّه نردبان زندگی را جشن می‌گیرد. او که ادبیات فارسی معاصر، دست‌کم در ۶دهه اخیر و به قولی، در ۶۵سالی که سپری شده، بسیار به او مدیون و مرهون است. خودش البته در نوشتاری آورده که «برای من هرگز روشن نیست که چطور و چگونه نویسنده شدم» و حتی «وقتی به گذشته برمی‌گردم، می‌بینم هرگز به آن فکر نکرده بودم. شاید آرزویش را داشتم؛ اما آن را پایگاه باشکوهی می‌دیدم که دست‌نیافتنی و رویایی می‌نمود و رسیدن به آن ناممکن و دور بود.»

از سال ۱۳۳۷ که نخستین داستانش با اسم «برف‌ها، سگ‌ها، کلاغ‌ها» در مجله سخن و به لطف پرویز ناتل خانلری خوانده شد تا ۴سال بعد که نخستین کتابش که داستان کوتاهی با نام «شاهزاده‌خانم سبزچشم» -با نام بعدی «مسافرهای شب» - نشر یافت تا امروز، حضوری جدی و البته مهم و مؤثر در داستان‌نویسی ایران داشته و نه فقط داستان نوشته که در رسوم و فنون آن نیز بسیار به تحقیق و تدقیق پرداخته است و البته در رمان‌ها و داستان‌های بلند و کوتاهش، چون از نسل آرمان‌گرایان بود، سراسر از جامعه اطرافش نوشت؛ از مردم کوچه؛ فرهنگ‌شان، مسائل و مصائب‌شان، سنت‌شان و البته زبان‌شان. هم کارگری می‌کرد و هم معلمی؛ هم کتابداری می‌کرد و هم کارمندی. اما هیچ‌گاه دست از نوشتن برنداشت و کلمه، آخرین پناهش بود و حتی همین کلمه بود که زندگی مشترکش را ساخت. او نوشت و بسیار نوشت که این نوشتن از او داستان‌نویسی قوی و قَدر ساخت که قلمش و قدمش، برای ادبیات فارسی نیم قرن اخیر، همه و همه لطف است. کسی که برایش «نویسندگی مثل چراغی بود که از پشت مِهی انبوه، کم‌کم و به‌تدریج به من نزدیک شد و همه ذهن و فکر و جان مرا در خود گرفت.»

اما شاید بلندترین وصف درباره او را اصغر الهی کرده باشد که علی‌اشرف درویشیان به نقل از او در جایی نوشته است: «کارهای [او] را خوب بخوان. در این کارها تفکر است، تفکر. تفکری که ما به آن عادت نکرده‌ایم.» و این همه، چندسطری بود به احترام و احتشام «جمال میرصادقی» که امروز، شمع آغاز دهمین دهه عمرش را فوت می‌کند و ما چه خوشوقت و خوشبختیم که قلمی‌هایش را در روزگار بودنش خواندیم.

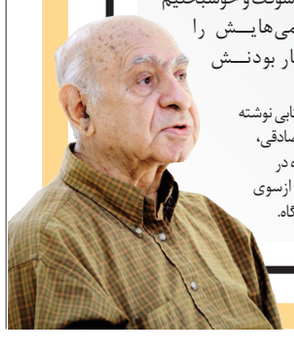

* عنوان کتابی نوشته جمال میرصادقی، منتشر شده در سال ۱۳۵۵ ازسوی انتشارات آگاه.

خوش‌خبر

خرج زکات برای امور فرهنگی

اولین خبر خوب امروزمان در مورد ابتکار جالب امام جماعت روستای فراشیان در شهرستان جغتای خراسان رضوی است. او ۱۸سال است که تلاش می‌کند برای تبلیغ و ترویج دین، روش‌های جدید متناسب با شرایط هر منطقه را به‌کار بگیرد. امام جماعت روستای فراشیان، برای بازسازی و احیای محله خود، یک ابتکار جالب داشت که توانسته موجب استقبال روستاییان در پرداخت زکات شود. او که حدود ۵سال است برای تبلیغ به این روستا رفته، در سال ۱۴۰۱، حدود ۲میلیارد تومان زکات از اهالی روستا جمع و آن را خرج امور فرهنگی و خیریه همان روستا کرد. حجت‌الاسلام علی هادی‌زاده که با کمک مردم و از محل پول‌های زکات توانست، مرکز نیکوکاری روستا را فعال کند، اشتغال‌زایی برای ده‌ها نفر داشته باشد و از ۵۵۰خانواده نیازمند حمایت کند. در سال گذشته بیش از ۱۰مورد اشتغال‌زایی در مشاغل دامپروری، بسته بندی، خیاطی و جوراب‌بافی و... داشته است. او می‌گوید: «در جمع بچه‌های NA حضور پیدا کردم و از ۸۰نفر از این افراد که موفق به ترک اعتیاد شده‌اند، حمایت کردیم تا بتوانند شاغل شوند. زمینه ترک اعتیاد ۱۰معتاد دیگر هم فراهم شده است. سال گذشته ۵ نفر از اهالی روستا با وام‌هایی که از کمیته امداد گرفته اند، توانستند تراکتور بخرند و ۵ نفر نیز در عرصه دامپروری مشغول به‌کار شده‌اند. یک کارگاه تولید فلفل و یک کارگاه جوراب‌بافی و یک کارگاه خیاطی و ۲مغازه سوپر مارکت هم در زمینه اشتغال‌زایی ایجاد شد.»

تولد سومین گوساله گوزن زرد

امسال با فراهم شدن شرایط مناسب برای زایش گوزن زرد ایرانی در پهنه محیط‌زیستی تکثیر و پرورش شهرستان ارسنجان، خوشبختانه سومین گوساله گوزن زرد هم در این منطقه متولد شد و در همین راستا رئیس اداره حفاظت محیط‌زیست شهرستان ارسنجان گفته: «این شرایط نویدبخش تولد گوساله‌های بیشتر در این منطقه است.» در واقع تولد سومین گوساله در فاصله کمتر از ۲هفته در این منطقه، برایند ایجاد محیط امن و ایمن برای اینگونه در معرض انقراض است و همه تمهیدات برای فراهم شدن فضایی آرام توأم با شرایط مناسب زیستی در پهنه تکثیر و پرورش گوزن زرد ایرانی در ارسنجان ایجاد شده است. گوزن زرد ایرانی گونه‌ای از گوزن زرد است که در آستانه انقراض قرار داشت، ولی با تمهیدات انجام شده از خطر انقراض در ایران نجات یافت. گوزن زرد برای نخستین بار در منطقه جزیره اشک شمال کشور احیا و سپس با افزایش جمعیت، تعدادی از آنها به زیستگاه تاریخی خود در حوزه زاگرس منتقل شد. رئیس اداره حفاظت محیط‌زیست شهرستان ارسنجان همچنین گفته است: از هرگونه عوامل خطر و شکار و ورود غیرقانونی به این پهنه زیست‌محیطی از سوی یگان حفاظت محیط‌زیست جلوگیری و مطابق با قانون برخورد می‌شود و انتظار می‌رود همه کسانی که در روستاهای اطراف و مناطق همجوار رفت‌وآمد دارند، با مأموران یگان حفاظت محیط‌زیست همکاری لازم را داشته باشند.

برکت زندگی

این خبر خوب هم روایتی دیگر از رشادت‌های عزیزان این مرز و بوم است. «حیدر ویسکرمی» اهل لرستان وقتی سومین فرزندش به دنیا آمد، به همراه همسرش تصمیم گرفتند برای شکرگزاری، بچه یتیمی را به سرپرستی بگیرند. با اینکه زندگی برای آنها سخت می‌گذشت، اما آنها حالشان با انجام این کار خوب بود؛ چرا که معتقد بودند خدا برکت را در زندگی شان چندین برابر کرده است. همین هم شد؛ بعد از یک مدت بنایی و کار روی زمین کشاورزی، در یک واحد بسته‌بندی مرغ مشغول به‌کار شد، واحدی را با کمک پدر و برادرهایش در ویسیان خریدند و اجاره‌اش دادند. خودش می‌گوید: «با اینکه می‌توانستیم بچه‌دار شویم، اما تصمیم گرفتیم که کودک یتیم دیگری را به سرپرستی بگیریم و اکنون نیز چند ماهی می‌شود حامی سومین فرزند که نوزاد چند ماهه ای است، شده‌ایم. مثل بچه‌های خودم دوستشان دارم و برایم فرقی نمی‌کنند؛ سر نماز دعایشان می‌کنم و می‌خواهم که برایم دعا کنند. زندگی مشکلات خودش را دارد، ما هم کرایه خانه‌مان عقب می‌افتد و از بقالی سر کوچه نسیه می‌آوریم، اما هیچ وقت از کاری که کردیم پشیمان نیستیم، آخر آنها برکت زندگی ما هستند.»

بوک مارک

دریاروندگان جزیره آبی‌تر

عباس معروفی

سرش منگ بود. شاید از خستگی باشد، یا صدای موتور ماشین که هی توی کله آدم می‌چرخد. چقدر شلوغ و سرد بود. چرخ ماشین‌ها روی نرمه برف آبکی صدای چسبناکی داشت و آدم‌ها به شکل ارواح در روشنایی چراغ‌ها می‌لغزیدند. اگر یقه پالتو را بالا بدهند، کلاه شاپو سرشان بگذارند، دست در جیب با دهان باز و آن اضطرابی که در چهره همه‌شان موج می‌زند، می‌شوند شبیه همین تابلوی بالای آینه؛ قشنگ است. آن تابلو گردبادش هم قشنگ است. زنی دارد در آن گردباد سرخ جیغ می‌کشد. آدم خیال می‌کند خودش است که دارد سبک می‌شود. محسن سلیقه‌اش محشر است. وقت بیکاری می‌رود خیابان منوچهری یا جلوی دانشگاه، بلکه یک نقاشی خوب پیدا کند و بیاید به این در و دیوارها بکوبد، اما به جای آن کتاب می‌گیرد.